فطرت مبارک

فاطمه نقدی

عید یعنی بازگشت. یعنی نو و تازه، یعنی همه چیز از اول، یعنی عیدی و هدیه و لباس نو و خیلی چیزهای نو دیگر.

عیـد یعنی همه این‌ها، اما عیـد فطر یعنی چی؟ باز هم همین چیزها را معنا می‌دهد؟

نمی‌دانم، شاید.

ولـی به نظرم عید فطر هم مثل همه عیدها، همه این‌ها را دارد. هم تازه اسـت، هم کلی عیدی و پول توجیبی دارد، تازه لباس نو هم به آدم می‌دهند. آن هم چند دسـت. لباس مهربانی، لباس خوش زبانی، لبـاس نماز اول وقت، لبـاس «زبانت را گاز بگیر غیبت نکن». لباس حالا «بذار ماشـین بغلی اول از چهار راه رد بشه» و خیلی لباس‌های دیگر.

راستش را بخواهید لباس قبلی‌ها خیلی چرک و کهنه شده بود. شاید شسـتن و رفو کردن هم فایده نداشت این بود که خدا همراش را به قیمت ارجینال خرید و با «نو» عوض کرد.

انگار جـزء گارانتی‌اش بود. حتی به روی خودش هم نیاورد که طبق دفترچـه راهنمای همراه کالا عمل نکردید و از گارانتی خارج اسـت. نه که متوجه نشـده باشد، به رو نیاورد. این بود که با طلبکاری موقع تعویض لباس‌ها دلم را هم دو دسـتی نشـان دادم و گفتم «ببخشید این هم خراب است.»

اصلاً این چه جور دلی است که تند و تند باید تعمیرش کرد.

چپ چپ نگاهم کرد. خودم فهمیدم زیادی رو پیدا کردم. شـاید من اگـر جای او بودم یـک خروار حرف بار طرف می‌کـردم که دیگر از ایـن گنده‌گویی‌ها نکند. ولی با تعجب دل خراب را گرفت و یک دل فابریک با یک سال گارانتی دیگر به من داد.

ـ «ولـی این‌بار حواسـت جمع باشـد. معلوم نیسـت دیگر گذرت به نمایندگی ما بخورد»

چشمی گفتم و همه وسایل نو شده را کول کردم آمدم خانه.

جعبهٔ «دل» را که باز کردم یک پاکت نامه با مهر و امضای شـخص خدا، لاک و مهر شده دیدم.

با خط درشت نوشته بود: «شخصاً مفتوح شود، خصوصی»

نامـه را باز کردم. همه‌اش سـفید بود. سـفید سـفید. فقط یک خط پائین نامه نوشـته شـده بود: این «دل» به مناسبت فستیوال بزرگ بنده‌پروری و گلریزان زندانیان حواس‌پرت به شـما تقدیم می‌شود.» امضا خدا.

نامه را قاب گرفتم و در روبروی اتاق «دل نو» میخ کردم به دیوار.

گوشی موبایلم ویز ویزی کرد و رسیدن پیامک جدید را اعلام کرد...

«می‌خواستم اولین کسی باشم که دریافت «دل نو» را به شما تبریک می‌گوید عید فطر مبارک امضا...»